

آرزوی لب‌فروشی!*

علی اصغر حکمت

مقاله‌ای از مرحوم علی اصغر حکمت در مجله وحید (شماره ۱۱ سال ... ص ۳۵ تا ۴۰) چاپ شده که حکایت چهارم آن خواندنی است.

اداء قرض

– مرحوم میرزا احمدخان اشتری حکایت می‌کرد، و او شخصی ثقه و قابل اعتماد بود که سخن به گزاف نمی‌گفت و در درستی قول و صداقت گفتار نظیر نداشت رحمة الله علیه، در اوایل سلطنت رضاشاه پهلوی که سمت معاونت وزارت عدلیه را داشتیم، به دربار رفتیم. در حضور شاه جمعی ایستاده بودیم. ملاحظه کردم که نام افسری را تکرار می‌کردند که آیا حاضر است یا نه؟ بالاخره خبر دادند که افسر مذکور آمده است. صاحب منصبی میانه‌سال که درجه سروانی داشت حاضر شد. این افسر از اینکه به حضور شاه احضار شده است بسیار مشوش و مضطرب به نظر می‌رسید، به طوری که چون شرفیاب شده سلام نظام داد، دست‌های او بی‌اختیار لرزید. شاه او را نزدیک خود طلبید و افسر مذکور با

* مجله وحید، (خاطرات)، شماره ۱۱، صص ۳۵ تا ۴۰..

حال تشویش پیش رفت و پیوسته نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شد تا درست مواجه و روبه‌روی اعلیحضرت رسید. شاهنشاه دست در جیب کرده سه عدد اسکناس صدتومانی بیرون آورده به او دادند و چشمان را به او خیره کرده فرمودند: «ای فلان فلان شده برو لبوفروشی بکن» و او مرخص شد. حضار از این امر در کمال تعجب بودند. شاه خندیده فرمودند: «مرا با این افسر قصه‌ایی است و تفصیل آن این است که در سال‌های سابق، وقتی من و این افسر تابین بودیم و در ورامین مأموریتی داشتیم. شب را در بیابان گرفتار باران شده پناه به زاغه بردیم و تا صبح در آن محل تنگ و تاریک به سر آوردیم. دائماً آب باران از سقف آن کوخ به سرما می‌چکید بیم آن می‌رفت که فرود آمده ما را به زیر بگیرد. این رفیق من به‌ستوه آمد. آهی کشیده گفت: خدایا مرا از این زندگانی پرمشقت خلاص کن. اگر عنایت می‌کردی و سیصدتومان می‌دادی و می‌رفتم و لبوفروشی می‌کردم، خیلی از این مأموریت و نوکری بهتر بود. من به او ملامت کردم و گفتم: چرا منتهای آرزوی خود را داشتن سیصد تومان پول و شغل لبوفروشی قرار می‌دهی؟ لااقل کار خوبی از خدا بخواه! او خندید و به من گفت: اگر تو جای من بودی از خدا چه می‌خواستی؟ گفتم: من می‌خواستم شاه بشوم. او در چشمان من خیره شد و نگاه تندی کرده گفت: چه حرف‌های بیش از حد خود می‌زنی؟! شب گذشته این واقعه مرا به‌خاطر آمد. لازم دانستم او را بخواهم. هم سیصدتومان را که کل آرزوی او بود، به‌او بدهم که به‌دنبال لبوفروشی خود برود و هم قرض خود را به او ادا کرده باشم!!»